

WWW.ketab.ir



مهسا طایع

حرف‌های در

طایع، مهسا، ۱۳۵۷ -
حرف‌هایی برای تو / مهسا طایع .
تهران: حیّان: اباصالح، ۱۳۸۶ .
۱۲۰ ص .

۷-۸۳۷-۴۶۰-۹۶۴-۹۷۸

فیبا

شمار فارسی - - قرن ۱۴ .

۱۳۸۶ ح ۸۸۷ الف ۸۱۴۳ PIR

۸۶۲/۱۶۸

۶۱۰۵۶۹۳

حرف‌هایی برای تو

تالیف: مهسا طایع

ناشر: حیّان - اباصالح

نوبت و سال چاپ: اول / ۱۳۸۶

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۲۴۰۰ تومان

بی مقدمه

باورت کرده ام
 همچنان که حقیقت خداوند را
 باورت کرده ام
 همچنان که روشنایی خورشید
 و طراوت باران را
 باورت کرده ام
 که تو

آفتاب پاک صداقتی و سرچشمه ی زلال مهربانی



حرفهای پیرایه

باورت کرده ام

که تو

تنها تو

می توانی باطلوع گرمی

زندگی های خاموش را روشن کنی،

باورت کرده ام

که تو

تنها توهستی که نقطه ی آغاز سطرخوشبختی خواهد بود

وچشم های خسته اندوه

وپاهای زخم خورده در زنجیر تقدیر

در فصل نگاه تو

به سامان می رسند

باورت کرده ام

که تنها

از گلوگاه سبزتو،

برای تاریخ خزان زده مان، آواز باران سرمی شود

در نگاهت

رمزی از بشارت نهفته است

که بوی دلکش فرداها را در شمیم امروز می پراکند

مهرسا طایع
حرفه ای و ادبی

امروز

هرچند، افسون خواب های طلایی، همه را ربوده است،
و فریب خوردگان خودخواهی،
با بادهای خشم، شعله های روشنگرانه ی اندیشه ها را
می کشند،

دل ها تشنه ی یک آوای بی ریاست
یک صوت صادقانه
که می دانم تنها از حنجره ی تو
آواز می شود.

توسبز از اندیشه ای
ومن سرخ خواهش،

مبادا که بهاران تو را
به یغما ببرند

بادهای تفرقه انداز پاییزی،
تواگر دریایی،

مبادا که موج هایت را از یادگیری
که دریای بی جنبش

با سکوت ساکت و سنگین خود
تنها به خواب ساحل تداوم می بخشد

مهربان من!

به دست هایت نگاه کن!



حرف و آیه در

خط های تقدیرنو را تنها می توان از کف دستان توقرائت کرد
 انگشتر فردا را تونگین صبحی
 زیباترین سپیده ی صبحی که من به انتظارنشسته ام
 از زیر پلک های تو
 باطلوع سایه های رحمت خداوند
 بر این سرزمین سوخته
 می روید...
 تو اگر نیایی
 تو اگر نخواهی
 تو اگر نمایی
 چه کسی؟
 چه کسی با حس پاک عاطفه اش
 رؤیاهای مانده بر طاقچه ها را معنی خواهد کرد؟!
 چه کسی
 دلشوره ی خواب آلودگی تقدیر را
 در آیه ای از آرامش
 تعبیر خواهد کرد؟!
 این جا سایبانی نیست، این جا پناهگاهی نیست
 کاری کن مهربان!
 که دل به تدبیرهای تو بسته ایم

مهر طابع
 حر و مهربان

مبادا که ساقه ی فرداها نیز
 از بی آبی بخشکد و آرزوهای مان در ساییدگی روزگار بپوسد،
 همین حالا
 همین حالا روی شانه های تو، دست فرصت سنگینی می کند
 فردا را نمی دانم...
 تو سهراب مرده ای
 دل به نوشداروی چه کسی خوش کرده ای مهربان؟!
 میوه ی اعتماد تو
 از قلب های کال نمی روید
 در اندیشه ی من
 تو آفتابی هستی که
 باید خیل سیاهی را با فروغ روشنی بخش امید و شوق به زندگی،
 به صداقت
 به تفاهم ...
 بشکند
 کمی درنگ کن
 در چشم های تو صداقتی ایست که بازتاب روح بزرگت را متجلی
 می سازد
 در تو
 باور است



حروف و اشعار
 بهار